



بررسی رابطه میان مبتدا، مبتداسازی و پیش‌انگاره موضوعیت در زبان فارسی

علیرضا خرمایی^۱
سیده مرضیه عباسی^۲

چکیده

لمبرکت (۱۹۹۴) در چارچوب نظریه‌ی ساخت اطلاعاتی مقیاس پذیرفتگی مبتداها را ارائه می‌کند که البته برای مبتداسازی نیز عمل می‌کند، بدین صورت که هر چه از بالای مقیاس به سمت پایین حرکت می‌کنیم، امکان مبتدا واقع شدن کمتر و کمتر می‌شود. او مبتدا را براساس مفهوم «دربارگی» تعریف می‌کند و شرط مبتدا بودن را این می‌داند که سازه‌ی مورد نظر جزء پیش‌انگاره‌ی موضوعیت جمله باشد یا به عبارتی، این سازه باید موضوع بحث یا همان کانون توجه باشد. البته، لمبرکت سه پرسش مهم را بی‌پاسخ می‌گذارد که عبارتند از: آیا پیش‌انگاره‌ی موضوعیت مقوله‌ی یکدستی است یا انواعی دارد؛ رابطه‌ی میان پیش‌انگاره‌ی موضوعیت و مقیاس پذیرفتگی مبتداها چیست؛ آیا عملاً در تمامی جایگاه‌های این مقیاس امکان مبتدا واقع شدن (و بالطبع مبتداسازی) وجود دارد. نگارندگان مقاله‌ی پیش رو می‌کوشند تا بر اساس داده‌های زبان فارسی نشان دهند که موارد مبتداسازی گروه‌های اسمی تا چه اندازه با مقیاس فوق‌الذکر تطابق دارد. به علاوه، نگارندگان با اتکاء بر داده‌های زبان فارسی پاسخی را برای سه پرسش مطرح شده ارائه می‌دهند. نخست آن که پیش‌انگاره‌ی موضوعیت انواعی دارد. دوم آن که در همه‌ی جایگاه‌های مقیاس پذیرفتگی مبتداها، شاهد پیش‌انگاره‌ی موضوعیت نیستیم. سوم آن که در این مقیاس، از یک سطح به پایین تر آن چه روی می‌دهد، پیش‌آوری کانون است و نه مبتداسازی.

کلیدواژه‌ها: ساخت اطلاعاتی، مقیاس پذیرفتگی مبتداها، پیش‌انگاره‌ی موضوعیت، مبتداسازی، پیش‌آوری کانون

✉ Khoalireza23@gmail.com

۱- استادیار بخش زبان‌های خارجی و زبان‌شناسی دانشگاه شیراز (نویسنده مسئول)

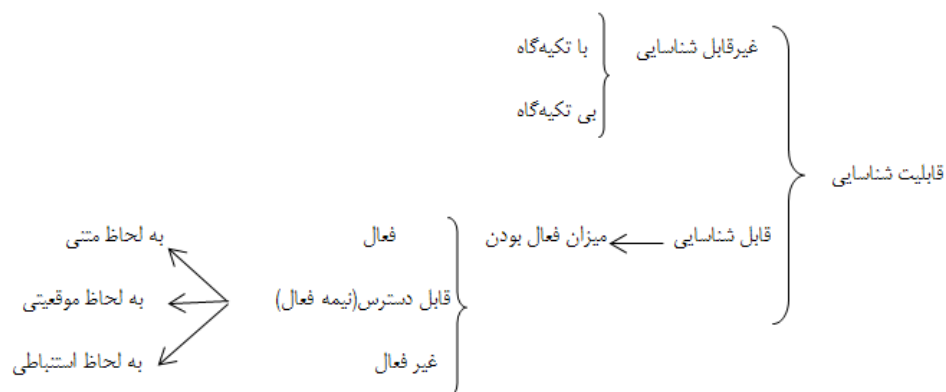
✉ S.mabbasi@yahoo.com

۲- دانش‌آموخته کارشناسی ارشد زبان‌شناسی همگانی دانشگاه شیراز

۱. مقدمه

چارچوب نظری این مقاله، نظریه‌ی «ساخت اطلاعاتی» (information structure) است. این نظریه بر این اصل استوار است که ساختار جمله‌ای که گوینده برای بیان یک گزاره به کار می‌برد، نشان‌گر فرضیات وی درباره‌ی وضعیت دانش و هوشیاری شنونده در زمان ادای پاره‌گفتار است. به بیانی دیگر، گوینده با توجه به وضعیت اطلاعاتی عناصر سازنده‌ی جمله در ذهن شنونده، ساختاری خاص با ویژگی‌های صوری معین را انتخاب کرده و گزاره‌ی مورد نظر خود را توسط جمله‌ای با آن ساختار بیان می‌کند؛ بنابراین ساختار اطلاعاتی بر روی صورت جمله که مشتمل بر عناصر نحوی، ساختوازی و واج‌شناختی است، تأثیر می‌گذارد. تمرکز این مقاله بر روی بحث ساخت اطلاعاتی در حوزه‌ی نحو است، بدین صورت که ساخت اطلاعاتی، ترتیب سازه‌های جمله را آن‌چنان مشخص می‌کند که با وضعیت اطلاعاتی ذهن مخاطب سازگار باشد. یکی از تغییراتی که در نحو جمله رخ می‌دهد، جابه‌جایی عناصر جمله است که نمونه‌ی آن را می‌توان در فرآیند مبتداسازی (topicalization) مشاهده کرد. در این مقاله، به مبتداسازی گروه‌های اسمی پرداخته می‌شود.

چارچوب تحلیلی مورد استفاده در این مقاله، چارچوب لمبرکت (Lambrecht: 1994) است. لمبرکت تنها براساس روابط نحوی و جایگاه نحوی عناصر در جمله به توصیف مبتدا نمی‌پردازد. وی مبتدا را رابطه‌ای کاربردشناختی می‌داند و برای تعریف کردن آن، از مفهوم «دربارگی» (aboutness) استفاده می‌کند. وی معتقد است که «مبتدای جمله همان چیزی است که گزاره‌ی بیان شده توسط جمله، درباره‌ی آن است». از آن‌جا که هر موجودیت (entity) دارای مصداقی است، لمبرکت (همان: ۱۰۹) مصداق‌ها را براساس قابلیت شناسایی (identifiability) و میزان فعال بودن (activation) آن‌ها به دسته‌های مختلفی تقسیم می‌کند و آن را تحت عنوان «دسته‌بندی اطلاعاتی» به شکل زیر ارائه می‌کند (به هنگام بررسی مثال‌های مبتداسازی، درباره‌ی درجات این دسته‌بندی توضیح داده خواهد شد):



براساس دسته‌بندی اطلاعاتی فوق، لمبرکت (همان: ۱۶۵) یک مقیاس پذیرفتگی مبتداها را به صورت زیر مطرح می‌کند:

«مقیاس پذیرفتگی مبتداها»

فعال	----- بالاترین حد پذیرفتگی
قابل دسترس	
غیرفعال	
غیرقابل شناسایی (باتکیه‌گاه)	
غیرقابل شناسایی (بی تکیه‌گاه)	----- پایین‌ترین حد پذیرفتگی

براساس مقیاس فوق، جملاتی که مبتدایشان فعال است از بالاترین حد پذیرفتگی برخوردارند و مواردی که معمولاً به‌عنوان مبتدا دارای پایین‌ترین حد پذیرفتگی هستند، مصداق‌های غیرقابل شناسایی‌اند. شایان ذکر است که «مقیاس پذیرفتگی مبتداها» نه تنها در مورد مبتدا بلکه در مورد سازه‌ی مبتداسازی شده نیز قابل اعمال است. منظور از سازه مبتداسازی شده، سازه‌ای است که از درون جمله و از جایگاه متعارف خود حرکت کرده و در ابتدای جمله واقع می‌شود.

پس از آن، لمبرکت برای مبتدا و بالطبع سازه‌ی مبتداسازی شده، شرطی قائل می‌شود مبنی بر این که مبتدا باید جزء پیش‌انگاره‌ی موضوعیتِ (topicality presupposition) جمله باشد؛ بدین معنا که مبتدا باید موضوع بحث یا «کانون توجه فعلی» در متن باشد. به بیانی دیگر، از سازه مورد نظر که در ابتدای جمله واقع شده، صحبت به میان آمده باشد؛ در غیر این صورت، چنین سازه‌ای را نمی‌توان مبتدا محسوب کرد. لمبرکت علی‌رغم این که مقیاس پذیرفتگی مبتداها را مطرح می‌کند و شرطی را نیز برای مبتدا و سازه مبتداسازی شده قائل می‌شود، به نکاتی چند نمی‌پردازد که آن نکات به شرح ذیل می‌باشد:

- (۱) آیا پیش‌انگاره‌ی موضوعیت، مقوله‌ی یکدستی است یا این که انواعی دارد؟
- (۲) رابطه‌ی میان پیش‌انگاره موضوعیت و مقیاس پذیرفتگی مبتداها چیست؟
- (۳) آیا عملاً در تمامی جایگاه‌های این مقیاس، مبتداسازی رخ می‌دهد یا این که پدیده‌ای دیگر نیز در حال وقوع است؟

در این پژوهش، با جمع‌آوری ۷۰ نمونه از موارد مبتداسازی گروه‌های اسمی از درون منابع مختلف فارسی اعم از رمان، داستان کوتاه، کتاب‌های علمی، تاریخی و روزنامه‌های گوناگون و تحلیل این داده‌ها، به این موضوع پرداخته می‌شود که مقیاس پذیرفتگی مبتداها تا چه اندازه با داده‌های زبان فارسی سازگار است و براساس این داده‌ها چه پاسخی می‌توان به پرسش‌های فوق‌الذکر داد.

۲. پیشینه

زبان‌شناسان مختلف ایرانی و غیر ایرانی پژوهش‌های چندی پیرامون مبتدا و مبتداسازی انجام داده‌اند که در ابتدا به ذکر نظرات برخی از آن‌ها پیرامون مبتدا پرداخته می‌شود.

گاندل (Gundel: 1985) در ابتدا مبتدای کاربردشناختی را از مبتدای نحوی متمایز می‌کند. وی عنصری را مبتدای کاربردشناختی جمله می‌داند که آن جمله به‌منظور افزایش دانش مخاطب درباره‌ی آن عنصر به کار رود و یا این که جمله، به دنبال درخواست اطلاعات درباره‌ی آن عنصر باشد یا در غیر این صورت، از مخاطب بخواهد تا براساس آن عنصر عمل کند. وی (همان: ۸۶) مبتدای نحوی را این چنین تعریف می‌کند: «یک سازه مبتدای نحوی یک جمله است اگر آن سازه، تحت تسلط بلافصل جمله S باشد و آن سازه، به سمت چپ یا راست یک جمله S که آن نیز تحت تسلط بلافصل جمله S قرار دارد، افزوده شده باشد.»

لمبرکت (۱۹۹۴) با معرفی ساخت اطلاعی و جایگاه آن در دستور، به بحث پیرامون رابطه‌ی ساخت اطلاعی و تأثیر آن بر روی نحو جمله می‌پردازد. وی تأکید خاصی بر مبتدا که یکی از عناصر مطرح در نحو است دارد و با مطرح کردن بحث «پیش‌انگاره موضوعیت» و «دربارگی» آنها را از شروط اطلاعی لازم برای مبتدا بودن می‌داند. وی با استناد به مفهوم دربارگی مبتدای یک جمله را چیزی می‌داند که گزاره بیان شده توسط جمله، درباره‌ی آن باشد.

زندى و روشن (۱۳۸۲) به بررسی کاربرد انواع گروه‌های اسمی در جایگاه مبتدا در جملات نوشتاری کودکان دوره ابتدایی در آزمون درس جمله‌نویسی نوبت سوم می‌پردازند و به این نتیجه می‌رسند که بسامد حضور ضمیر، و به‌ویژه ضمیر اول شخص (مفرد و جمع) در جایگاه مبتدا، بیشتر از سایر عناصر است. رشیدی و شهبازی (۱۳۸۹) به بررسی رابطه‌ی برخی از ویژگی‌های نحوی با بعضی از ویژگی‌های گفتمانی پرداخته‌اند. آن‌ها رابطه بین گروه‌های اسمی در جایگاه نهاد جمله و ساخت اطلاعی جمله از نظر ترتیب قرار گرفتن اطلاعات کهنه (مفروض) و اطلاعات نو را بررسی کرده‌اند. آن‌ها به این نتیجه می‌رسند که گروه‌های اسمی انگيخته شده در متن بیش از گروه‌های اسمی دیگر در جایگاه مبتدا به کار می‌روند. (منظور از گروه اسمی انگيخته شده در متن، آن گروه اسمی است که قبلاً ذکر شده و برای مرتبه‌ی دوم در متن آورده می‌شود). همچنین، آن‌ها نتیجه می‌گیرند که ۸۳ درصد گروه‌های اسمی در جایگاه نهاد، اطلاعات کهنه را منتقل می‌کنند. بنابراین، بین نوع گروه اسمی در جایگاه نهاد و اطلاعات کهنه در هر جمله، ارتباط نزدیکی وجود دارد.

برخی زبان‌شناسان نیز درباره‌ی پیرامون مبتداسازی به تحقیق و پژوهش پرداخته‌اند که به اختصار می‌توان به نظرات آن‌ها اشاره کرد.

پرنس (Prince: 1981) با مطرح کردن موضوع «مبتداسازی»، معتقد است که این ساختار نحوی در هر دو حوزه نحو و گفتمان، مورد بحث فراوان واقع شده است. جمله زیر نمونه‌ای از مبتداسازی را نشان می‌دهد.

Beans I don't like .

وی بر این باور است که گروه اسمی مبتداسازی شده باید ارجاعی (anaphoric) باشد، بدین معنا که این گروه اسمی قبلاً در متن ذکر شده باشد. سپس پرینس (۱۹۸۴) به دو نقشی که مبتداسازی به طور هم‌زمان ایفا می‌کند، اشاره می‌کند که یکی از آن نقش‌ها نشان دادن وضعیت اطلاعی موجودیتی است که توسط گروه اسمی آغازین بیان می‌شود، بدین معنا که آن موجودیت، یا قبلاً در گفتمان انگیخته شده و یا این که با چیزی که قبلاً در گفتمان، انگیخته شده در یک مجموعه قرار می‌گیرد و یا آن موجودیت از درون گفتمان، قابل استنباط است.

دومین نقش مبتداسازی، مشخص کردن وضعیت اطلاعی یک گزاره باز (open proposition) است. به بیانی دیگر، مبتداسازی یک گزاره باز را مشخص می‌کند که این گزاره‌ی باز از طریق جایگزین کردن سازه تکیه‌بر با یک متغیر، حاصل می‌شود و فرض بر آن است که این گزاره در زمان شنیدن پاره‌گفتار، در دانش شنونده موجود است. اولین نقش مبتداسازی، مربوط به آن گروه اسمی است که به صورت غیرمتعارف در جایگاه آغازین ظاهر می‌شود و دومین نقش به فضای خالی درون جمله مرتبط است.

وارد و پرینس (Ward and Prince: 1991) به رابطه‌ی بین معرفگی و مبتداسازی می‌پردازند. آن‌ها معتقدند اگرچه معمولاً عنصر مبتداسازی شده، یک گروه اسمی معرفه است ولی گاهی گروه اسمی نکره هم می‌تواند مبتدا واقع شود؛ چون تمام گروه‌های اسمی نکره نشان‌دهنده عناصر نو نیستند و زمانی که آن گروه‌های اسمی، نماینده عناصری هستند که به گفتمان قبلی مربوط می‌شوند، می‌توانند مبتدا واقع شوند. بنابراین، معرفگی و مبتداسازی در واقع کاملاً مستقل از یکدیگر هستند.

رحیمیان (۱۹۹۵) با اشاره به بحث مطرح شده توسط دبیر مقدم (۱۳۶۹) پیرامون مبتداسازی، معتقد است که دیدگاه وی با نقایصی همراه است؛ از جمله این که همه‌ی مواردی که دبیرمقدم به‌عنوان مصادیق مبتداسازی بر می‌شمرد، مصداق مبتداسازی نیستند. دیگر این که برخلاف نظر دبیرمقدم، وی معتقد است عناصر مبتداسازی شده همیشه با «را» همراه نیستند. رحیمیان بر این باور است که «را» می‌تواند به‌صورت اختیاری پس از عنصر مبتداسازی شده ظاهر شود.

برنر و ماهوتیان (Birner and Mahootian: 1996) معتقدند که در زبان فارسی علاوه بر ترتیب متعارف سازه‌ها در جمله که به‌صورت SXV است، می‌توان از ترتیب نشان‌دار XSV نیز استفاده کرد. با وجود این که این ترتیب نشان‌دار، مانند ترتیب سازه‌ها در مبتداسازی در انگلیسی است ولی این ساختار نشان‌دار فارسی به لحاظ نقش گفتمانی، با مبتداسازی در انگلیسی متفاوت است. آن‌ها ترتیب XSV در زبان فارسی را به لحاظ نقشی، با معکوس‌سازی (inversion) در زبان انگلیسی معادل می‌دانند و معتقدند که ترتیب سازه‌های جمله به‌صورت XSV در فارسی و XVS در انگلیسی، تجلی‌های متفاوت از یک ساختار معکوس‌سازی واحد هستند.

برنر و وارد (Birner and Ward: 1998) معتقدند که در مبتداسازی، عنصر مبتداسازی شده باید گفتمان‌کهنه (discourse-old) باشد؛ بدین معنا که این عنصر به‌عنوان حلقه پیوند (link)، باید

اطلاعاتی را نشان دهد که با مجموعه تکیه‌گاهی (anchoring set) که توسط محرک (trigger) به ذهن متبادر می‌شود، ارتباط داشته باشد و این ارتباط، موجب کهنه شدن عنصر مبتداسازی شده می‌شود و در نتیجه قرار گرفتن این عنصر در جایگاه مبتدا مجاز شمرده می‌شود.

گرگوری و مایکالیس (Gregory and Michaelis: 2001) با بررسی نقش ساختارهای مبتداسازی شده به این نتیجه می‌رسند که مبتداسازی، شامل یک «گروه اسمی آغازین ارجاعی» (anaphoric preclausal NP) است؛ بدین معنا که در مبتداسازی، جمله دارای یک فضای خالی است که این فضا مربوط به جایگاه یک موضوع (argument) است که گروه اسمی آغازین می‌تواند آن جایگاه را پر کند و همچنین در مورد فاصله‌ی بین عنصر مبتداسازی شده و جایگاه خالی آن، محدودیت نحوی وجود دارد. نتز و کوزر (Netz and Kuzar: 2007) بر روی ساختار نشان‌دار «پیش‌آوری مفعول» (object fronting) تحقیق کرده‌اند و منظور آن‌ها از این ساختار، همان مبتداسازی است. نتز و کوزر با اشاره به دیدگاه گرگوری و مایکالیس (۲۰۰۱) یادآور می‌شوند که مفعول پیش‌آوری شده در ساختارهای مبتداسازی معمولاً در گفتمان قبلی، در دسترس و موضوع بحث هستند و معمولاً به‌عنوان موضوع در گفتمان بعدی باقی نمی‌مانند. آن‌ها به این نتیجه می‌رسند که ساختارهای مبتداسازی به عنوان ابزاری برای بنیان نهادن و شروع یک موضوع به کار نمی‌روند. در همین راستا، چیف (Chafe: 1986) نیز معتقد است که مبتداسازی ارتباط قوی و محکمی با گفتمان قبلی دارد.

دبیرمقدم (۱۳۶۹) معتقد است که «را» نشانه مبتداسازی است. وی اشاره می‌کند که برای توجیه عنصر «را» در زبان فارسی، باید توضیحات صرفاً صوری را رها کرده و در چارچوبی نحوی-گفتمانی به تبیین این مسأله بپردازیم. در بحث «را» وی (همان: ۵۶) اشاره می‌کند که «فرآیند مبتداسازی (ضمیرگذار یا ضمیرناگذار)، یک فرآیند صوری است که در حوزه نحو عمل می‌کند، اما عامل کنترل‌کننده‌ی آن در حوزه نحو نیست، بلکه در حوزه کلام [گفتمان] است».

خرمایی (۱۳۸۰) رویکردی نحوی-کلامی به مبتداسازی گروه‌های اسمی در زبان فارسی دارد. وی معتقد است که اگرچه مبتداسازی، فرآیندی نحوی و صوری است اما علت آن درون ساختار اطلاعی نهفته است. پس ساختار اطلاعی بر نحو مبتداسازی تأثیر می‌گذارد و در مبتداسازی ما شاهد مقوله‌ای نحوی هستیم که از خارج از حوزه نحو کنترل می‌شود. بنابراین مبتداسازی بیش و پیش از آن که ماهیتی صوری و نحوی داشته باشد، ماهیتی نقشی و اطلاعی دارد.

درزی و مهدی بیرقدار (۱۳۸۹) به بررسی فرآیند مبتداسازی در چارچوب برنامه کمینه‌گرا می‌پردازند. آن‌ها فرضیه انشقاق گروه متمم‌ساز (complementizer phrase) را از دو دیدگاه کریمی (۲۰۰۵) و هگمن و گوئرون (Hageman and Gueron: 1999) مطرح کرده و به بررسی شباهت‌ها و تفاوت‌های این دو رویکرد می‌پردازند.

۳. تحلیل داده‌ها

در این قسمت، به تحلیل موارد عینی از مبتداسازی گروه‌های اسمی در زبان فارسی که از درون منابع مختلف گردآوری شده‌اند، می‌پردازیم. همان‌گونه که پیش از این گفته شد، تحلیل داده‌ها براساس چارچوب لمبرکت (۱۹۹۴) صورت می‌گیرد. در بخش حاضر، ابتدا میزان توزیع گروه‌های اسمی مبتداسازی شده براساس دسته‌بندی اطلاعی لمبرکت بررسی می‌شود و مثالی از هر یک از این دسته‌بندی‌ها ارائه خواهد شد. سپس با مطرح کردن بحث «پیش‌انگاره‌ی موضوعیت» به‌عنوان پیش‌شرط مبتداسازی و همچنین بررسی میزان موضوعیت هر یک از این گروه‌های اسمی مبتداسازی شده با توجه به دسته‌بندی اطلاعی آن‌ها در مقیاس پذیرفتگی مبتداها، نتایجی چند عرضه خواهد شد.

۳-۱- میزان همخوانی چارچوب تحلیل با داده‌های زبان فارسی

پس از تحلیل داده‌های گردآوری شده، این نتیجه حاصل شد که از میان ۷۰ مورد مبتداسازی، ۳۷ مورد به عناصر مبتداسازی شده‌ای اختصاص دارد که در دسته‌بندی اطلاعی فعال قرار می‌گیرند، ۲۵ مورد مربوط به عناصر قابل دسترس (نیمه‌فعال) است که از این تعداد، ۹ مورد عناصر قابل دسترس متنی و ۱۶ مورد عناصر قابل دسترس استنباطی‌اند و هیچ نمونه‌ای از عناصر قابل دسترس موقعیتی یافت نشد که البته عدم وجود چنین عناصری در نوشتار، امری طبیعی است، زیرا آن‌ها بیشتر در موقعیت‌های مختلف گفتاری یافت می‌شوند. عناصر غیرفعال نیز ۵ مورد از نمونه‌های مبتداسازی را به خود اختصاص داده‌اند. همچنین ۱ مورد از عناصر غیرقابل شناسایی باتکیه‌گاه و ۲ مورد عناصر غیرقابل شناسایی بی‌تکیه‌گاه در میان داده‌های موجود یافت شده است. جدول زیر توزیع مبتداسازی‌ها را براساس دسته‌بندی‌های اطلاعی لمبرکت به تصویر می‌کشد.

جدول ۱: دسته‌بندی وضعیت اطلاعی گروه‌های اسمی مبتداسازی شده براساس دسته‌بندی لمبرکت (۱۹۹۴)

دسته‌بندی‌های اطلاعی		تعداد		درصد
فعال		۳۷		۵۲/۸٪
قابل دسترس (نیمه فعال)	قابل دسترس متنی	۹	۲۵	۱۲/۸٪
	قابل دسترس موقعیتی	۰		۰٪
	قابل دسترس استنباطی	۱۶		۲۲/۸٪
غیرفعال		۵		۷/۲٪
غیرقابل شناسایی باتکیه‌گاه	غیرقابل شناسایی بی‌تکیه‌گاه	۱	۳	۱/۵٪
	غیرقابل شناسایی باتکیه‌گاه	۲		۲/۹٪
مجموع		۷۰		۱۰۰٪

همان‌طور که اعداد ارائه شده در این جدول نشان می‌دهند، داده‌های گردآوری شده در این پژوهش با پیش‌بینی‌های مقیاس پذیرفتگی مبتداها که توسط لمبرکت مطرح شده، سازگار است، زیرا لمبرکت بر این باور است که در این مقیاس، هر قدر که از عناصر فعال در بالای این مقیاس به سمت عناصر پایین‌تر

حرکت کنیم، از میزان پذیرفتگی آن عناصر به‌عنوان مبتدا کاسته می‌شود؛ بنابراین مطابق با این پیش‌بینی، اعداد به دست آمده در جدول باید از بالا به پایین کمتر شود که البته در جدول فوق نیز به همین صورت است. در این جدول، عناصر فعال بیشترین درصد (۵۲/۸٪) و عناصر غیرقابل‌شناسایی کمترین درصد (۴/۴٪) را به خود اختصاص داده‌اند.

حال به‌منظور درک بهتر این دسته‌بندی‌های اطلاعی، نمونه‌هایی از مبتداسازی مربوط به هر یک از این دسته‌بندی‌ها را به‌عنوان مثال می‌آوریم.

۱) چنان که دیدیم، دستور زبان را در قدیم «هنر درست گفتن و درست نوشتن» می‌گفته‌اند. بنابراین، آن را از عوامل آموزش زبان می‌پنداشته‌اند ولی دستور زبان برخلاف تعریف قدیمی آن، هیچ‌گاه عامل اساسی آموزش زبان یعنی درست گفتن و نوشتن نبوده است بلکه مهم‌ترین عامل این کار، عادت و ممارست است و در حقیقت کسی زبانی را درست می‌آموزد که به آن بسیار بگوید و بنویسد. پس اصل در آموزش زبان تمرین است نه دانستن قواعد ... اما شک نیست که دستور زبان برای فهم نوشته‌های زبان خارجی و ترجمه‌ی آن‌ها سودمند است. به همین دلیل، بسیاری از بیگانگان برای رسیدن به این مقصود و به منظور بهتر آموختن زبان خارجی به تدوین قواعد آن پرداخته‌اند؛ مثلاً نخستین دستور زبان‌ها را برای عربی، ایرانیان و برای انگلیسی فرانسویان و برای فرانسه انگلیسیان نوشته‌اند زیرا اهل زبان خود نیاز چندانی به قواعد زبان خویش ندارند (فرشیدورد، جمله و تحول آن در زبان فارسی، ۱۳۸۲: ۳۸).

در جمله مشخص شده در مثال فوق، با نمونه‌ای از مبتداسازی روبه‌رو هستیم که در آن عنصری «فعال» تحت این فرآیند واقع شده است. سازه‌ی «دستور زبان‌ها» را از آن جهت «فعال» در نظر می‌گیریم که از ابتدا، بحث مطرح و عمده در این مثال بوده و به صورت فعال در هوشیاری ما به‌عنوان خواننده وجود دارد.

۲) برای صاحب کار چه فرق می‌کند که تقی کارش را می‌کند یا نقی. کارگر باید خودش زرنگ و دست و پادار باشد؛ کار را در هوا بقاپد. و توصیه را هم که نمی‌شود هر روز کرد. قبول می‌کنم که علاف‌خانه از جنگل هم بدتر است. اما چه می‌شود کرد، همه جای دنیا این طور است. باز قبول می‌کنم که گل محمد آدم کارکن و کم‌توقعی است. پنخمه و تنبل هم نیست. ولی بی‌تکاپوست. یکی را می‌خواهد که سرکلاف را به دستش بدهد. خیلی خوب، این سرکلاف را اگر می‌توانی تو به دستش بده.

- آخر تو یک حرفی می‌زنی! چه کاری می‌توانم به او بدهم که خدا را خوش بیاید؟ (افغانی، شوهر آهوخانم، ۱۳۸۱: ۲۸۴-۲۸۵)

در مثال فوق نیز سازه «این سرکلاف» از این جهت یک عنصر فعال به حساب می‌آید که از آن، در جمله‌ی قبلی نام برده شده است و به همین خاطر هم اکنون در هوشیاری خواننده به‌صورت فعال وجود دارد.

۳ چیزی که عیان بود، پس‌انداز او پس از سه سال که از گرفتن این دگن گذشت تا آن‌جا رسید که بتواند به همت جدش خانه‌ای شش دانگی بخرد و زن و دو کودک عزیزش را از ناراحتی‌های کرایه نشینی برهاند؛ بعد از آن هم سفری به پاپوس امام رضا(ع) به مشهد مقدس برود و به این وسیله زنگ ورود خود را به جرگه‌ی چیزداران بنوازد. به همان نسبت که خرید خانه از نظر آهو مهم بود، به وزن و حیثیت او در میان مردم می‌افزود، زیارت مشهد از نظر سید میران اهمیت داشت؛ در جامعه برایش وزن و اعتبار کسب می‌کرد؛ مهتری بود که به پای اعتبارنامه‌ی کسب و کارش زده می‌شد. دوستان و آشنایان قدیمیش که موقعیت او را نداشتند حسرتش را می‌خوردند. میران خاوره، طبق‌کش دیروز، که برای شندرغاز خود را از گردن و کمر می‌انداخت و یک طبق بکش غوره یا انگور را که دورش لنگ بسته بود از سراب به شهر می‌رساند، و سال به دوازده ماه نصف شکمش سیر و نصف دیگرش گرسنه بود، مشهدی میران امروز شده بود. زن و بچه و دم و دستگاهی به هم زده بود. سرشناس شهر و ده شده بود. خانه‌اش را که پشت کوچه‌ی علیخان لر بود همکاران و دوستانش می‌شناختند. (افغانی، شوهرآهو خانم، ۱۳۸۱: ۷۴)

در جمله فوق، سازه «خانه‌اش» در ابتدای جمله واقع شده و این سازه به لحاظ دسته‌بندی اطلاعی، یک عنصر قابل‌دسترس متنی است؛ بدین معنا که از این سازه قبلاً در متن صحبت شده ولی پس از آن، موضوعات دیگری چون «رفتن به زیارت» کانون بحث واقع شده و پس از آن دوباره از سازه «خانه» در جمله‌ی مورد نظر نام برده شده است. بنابراین، این سازه به لحاظ متنی، قابل‌دسترس است بدین مفهوم که می‌توان در متن به این سازه و مصداقش دسترسی یافت.

۴ نقل دیوان از پارسی به تازی در روزگار حجاج، نیز از اسباب عمده ضعف و شکست زبان ایران گشت. دیوان عراق تا روزگار حجاج به خط و زبان فارسی بود، حساب خراج ملک و ترتیب خرج لشکریان را دبیران و حسابگران فرس نگاه می‌داشتند. (زرین کوب، دو قرن سکوت، ۱۳۴۴: ۱۱۷).

در مثال بالا، سازه مبتداسازی شده که «حساب خراج ملک و ترتیب خرج لشکریان» است، دارای مصداق قابل‌دسترس استنباطی است، زیرا با توجه به این که در این جا صحبت از «دیوان» است و در «دیوان» نیز کارهایی چون «حساب خراج ملک و ترتیب خرج لشکریان» صورت می‌گیرد، پس مصداق سازه مبتداسازی شده، از آن استنباط می‌شود.

۵ نظریه کانت در مورد ذهن از رفتارگرایان متأخر وی متفاوت است. وی ذهن را لوحی نمی‌داند که هر چیز باید بر آن نقش بندد. «ذهن از ذاتی خلاق برخوردار است». ذهن از اشیاء بیرون خود تبعیت نمی‌کند بلکه ذهن است که به اشیاء صور متفاوت می‌بخشد. کانت معتقد بود که رابطه علت و معلولی را عقل معین می‌کند و نه آن گونه که هیوم تصور کرده بود. هیوم معتقد بود که علت و معلول همیشه از یک فرآیند ثابت برخوردار نیستند. از مهم‌ترین مقوله‌های فلسفی که امتیاز آن را به کانت می‌دهند این است که باید بین «وجود اشیاء در نفس خود» و «وجود اشیاء از دیدگاه ما» تمایز عمده قائل شد. قانون علیت جزء ذات و نفس انسان است. عقل/خرد انسان در سیر به سوی تعالی

رشد می‌کند. عجیب است که انسان می‌تواند سؤالاتی را مطرح کند که هرگز نمی‌تواند پاسخ دقیق و مقتضی به آن‌ها بدهد (میرعمادی، *شناخت ذهن و زبان در گذر زمان*، ۱۳۸۲: ۱۲۹)

در مثال فوق، سازه‌ی «رابطه علت و معلولی» در دسته‌بندی اطلاعی «غیرفعال» جای می‌گیرد، زیرا شخصی که به عنوان خواننده این متن را که حاوی مطالب فلسفی است می‌خواند، در پس‌زمینه ذهن خود اطلاعاتی نسبت به «رابطه علت و معلولی» و مباحثی از این قبیل دارد. بنابراین، چنین اطلاعاتی به صورت غیرفعال در ذهن وی نهفته است و این سازه برای وی، عنصری کاملاً نو و جدید نیست. به همین دلیل است که ما نیز این سازه را به لحاظ دسته‌بندی اطلاعی، عنصری «غیرفعال» در نظر می‌گیریم.

۶) در ابومسلم نامه‌های عهد صفوی، نسب او به اولاد علی رسانیده‌اند و این همه قطعاً مجعول و ساختگی است. نکته اینجاست که علاقه به ایران و آیین قدیم ایران، به‌طوری که از کردها و گفته‌های او برمی‌آید که هر نسبی و هر پنداری از این گونه را سست و ضعیف جلوه می‌دهد. کوششی که او در برانداختن بهافرید و پیروان وی کرد، به نظر می‌آید که برای مجوسان بیش از مسلمانان سودمند بوده است. همدردی شگفت‌انگیزی که در فاجعه‌ی پسر سنباد در نشابور به زیان عربان نشان داد از علاقه او به آیین گبران حکایت دارد. شورش‌ها و سرکشی‌هایی را نیز که کسانی چون سنباد و اسحاق ترک برای خونخواهی او برپا کردند بعضی گواه این دانسته‌اند که ابومسلم ظاهراً به آیین مجوس تمایل و پیوندی داشته است. در هر حال شک نیست که ابومسلم، ایرانی بوده است. شاید هم به آیین دیرین خویش علاقه‌ای تمام می‌ورزیده است (زرین کوب، *دو قرن سکوت*، ۱۳۴۴: ۱۳۲).

در جمله موردنظر در این مثال، سازه «شورش‌ها و سرکشی‌هایی را نیز که کسانی چون سنباد و اسحاق ترک برای خونخواهی او برپا کردند» حاوی اطلاع نو است، چون قبلاً از آن در متن صحبت نشده است. بنابراین، به لحاظ دسته‌بندی اطلاعی، این سازه پیش‌آوری شده یک عنصر غیرقابل‌شناسایی باتکیه‌گاه محسوب می‌شود. لازم به ذکر است که باتکیه‌گاه بودن آن به این دلیل است که سازه موردنظر حاوی - بندی موصولی است که از آن به عنوان تکیه‌گاهی برای توصیف سازه‌ی «شورش‌ها و سرکشی‌ها» استفاده می‌شود.

۷) موالی و نو مسلمانان که از جور و بیداد حجاج به جان آمده بودند، بیرون می‌شدند و می‌گریستند و بانگ می‌کردند که «یا محمداه یا محمداه» و نمی‌دانستند چه کنند و کجا بروند. ناچار به مخالفت حجاج، به بن اشعث پیوستند و او را برضد حجاج یاری کردند.

داستان خروج عبدالرحمن بن محمد بن اشعث را تاریخ‌ها به تفصیل نوشته‌اند. عبدالرحمن از اشراف قحطان بود و از جانب حجاج در زابل امارت داشت و خواهر او را که میمونه نام داشت حجاج برای محمد پسر خود به زنی گرفته بود وقتی حجاج نامه‌ای تند بدو نوشت: «که مالها بستان از مردمان و سوی هند و سند تاختن‌ها کن و سر عبدالله عامر در وقت نزدیک من فرست» عبدالرحمن که داعیه‌ی سروری داشت و بهانه‌ی سرکشی می‌جست نپذیرفت و برآشفت «پس نامه حجاج جواب کرد که تاختن هند و سند کنم اما ناحق نستانم و خون ناحق نریزم» پس عبدالرحمن با لشکر خود که اهل عراق و دشمن حجاج بودند

همداستان شد. حجاج را خلع کرد و به قصد جنگ با او روانه‌ی عراق گردید. در نزدیکی شوشتر حجاج شکست خورد و به بصره گریخت و از آن جا به کوفه رفت. در نزدیکی دیرالجمام طی صد روز، هشتاد نبرد بین آن‌ها رخ داد. سرانجام عبدالرحمن مغلوب گشت. سپاه او تباہ شد و او خود به خراسان گریخت (زرین کوب، دو قرن سکوت، ۱۳۴۴: ۹۸-۹۹).

در جمله مشخص شده در مثال فوق، سازه‌ی «داستان خروج عبدالرحمن» در بردارنده‌ی اطلاع کاملاً نو است، زیرا هنوز هیچ بحثی پیرامون آن به میان نیامده است. بنابراین، سازه مذکور، در دسته‌بندی اطلاعی «غیرقابل شناسایی بی تکیه‌گاه» می‌گنجد.

پیش از آن که وارد بخش بعد شویم، ذکر یک نکته ضروری به نظر می‌رسد. نگارندگان این سطور معتقدند که نمونه‌هایی چون مثال‌های (۵) تا (۷) اگر چه در اینجا ظاهراً مصداق مبتداسازی هستند، اما به واقع تجلی فرآیندی دیگر هستند که در بخش ۳-۳ به آن پرداخته خواهد شد.

۳-۲- پیش‌انگاره‌ی موضوعیت و مبتداسازی

همان‌طور که قبلاً به آن اشاره شد، لمبرکت (۱۹۹۴) یکی از شروط اصلی مبتدا واقع شدن را این مسأله می‌داند که مبتدا باید جزء پیش‌انگاره‌ی موضوعیت جمله باشد؛ بدین معنا که سازه‌ای که دستخوش فرآیند مبتداسازی واقع می‌شود و از این طریق در جایگاه ابتدای جمله قرار می‌گیرد، باید موضوع مورد بحث در متن باشد. به بیانی دیگر، لمبرکت زمانی سازه‌ای را مبتدا می‌داند که آن سازه، «کانون توجه فعلی» باشد، بدین معنا که این سازه، هم اکنون موضوع بحث است. سپس لمبرکت از زاویه‌ای دیگر به بحث «پیش‌انگاره‌ی موضوعیت» می‌نگرد و در این مورد اظهار می‌دارد که در صورتی سازه‌ای را می‌توان مبتدا در نظر گرفت که مابقی جمله، اطلاعات متناسبی را در رابطه با این سازه ارائه کند و به همین علت است که گاهی نیز به جای «پیش‌انگاره‌ی موضوعیت» از عنوان «پیش‌انگاره‌ی تناسب» (relevance presupposition) استفاده می‌کند. حال نکته مهم این است که تا سازه‌ای موضوع بحث و «کانون توجه فعلی» در جمله نباشد، مابقی جمله نمی‌تواند اطلاعات متناسبی را در ارتباط با آن سازه ارائه دهد بنابراین مبتدا، محل اسناد (predication) است.

پس از معرفی «پیش‌انگاره‌ی موضوعیت»، همان‌گونه که در سطور قبل آمد، حال به این در این بخش به دو نکته پرداخته می‌شود. که آیا پیش‌انگاره‌ی موضوعیت، که لمبرکت به‌عنوان پیش‌شرط مبتداسازی مطرح می‌کند، مقوله‌ای یکدست است یا انواعی دارد. لمبرکت علی‌رغم مطرح کردن پیش‌انگاره‌ی موضوعیت به‌عنوان پیش‌شرط مبتداسازی، درباره‌ی کیفیت این پیش‌انگاره چیزی نمی‌گوید؛ بنابراین بهتر است که در ابتدا کیفیت پیش‌انگاره‌ی موضوعیت مورد بررسی قرار گیرد. نگارندگان این مقاله با توجه به داده‌های فارسی دریافتند که پیش‌انگاره‌ی موضوعیت، مقوله‌ای یکدست نیست، بدین صورت که میزان مورد بحث بودن یا کانون توجه بودن سازه‌ی مبتداسازی شده، همیشه یکسان نیست و بسته به متنی که در آن ظاهر می‌شود،

این میزان می‌تواند متغیر باشد که با بررسی این موضوع در مثال‌های ارائه شده در صفحات قبل، این مسأله آشکارتر خواهد شد.

در مثال (۱)، سازه «دستور زبان‌ها» عنصر فعالی است که از پیش‌انگاره موضوعیت به میزان زیادی برخوردار است، چون تا قبل از این که دستخوش مبتداسازی شود موضوع اصلی بحث در متن بوده و از آن، بسیار صحبت شده است. بنابراین، این سازه موضوعیت بسیار بالایی دارد. این در حالی است که در مثال (۲) با وجود این که سازه‌ی «این سرکلاف» نیز در دسته‌بندی اطلاعی عناصر فعال جای می‌گیرد، ولی چندان موضوع بحث در این مثال نیست و در مقایسه با مثال (۱)، از موضوعیت بسیار کمتری برخوردار است، زیرا تنها به ذکر آن سازه در جمله بلافاصله قبل اکتفا شده است.

در مثال (۳)، سازه‌ی «خانه‌اش» به عنوان یک عنصر قابل دسترس متنی از موضوعیت کمی برخوردار است، زیرا علی‌رغم ذکر شدن آن در متن، موضوع بحث و کانون توجه فعلی در متن نیست. سازه مبتداسازی شده در مثال (۴) نیز، موضوعیت کمی دارد، زیرا به واسطه استنباط می‌توان به مصداق آن پی برد و این سازه، خود مستقیماً موضوع بحث در متن نیست.

سازه‌ی «رابطه علت و معلولی» به عنوان عنصری غیرفعال در مثال (۵) و دو سازه «شورش‌ها و سرکشی‌هایی را نیز که کسانی چون سنباد و اسحاق ترک برای خونخواهی او برپا کردند» و «داستان خروج عبدالرحمن» در مثال‌های (۶) و (۷) به عنوان عناصری غیرقابل شناسایی، جزء پیش‌انگاره موضوعیت جمله قرار نمی‌گیرند، زیرا تا قبل از مطرح شدن آن‌ها در ابتدای جمله مورد نظر، موضوع بحث در متن نبوده‌اند.

با توجه به توضیحات فوق، می‌توان به این نتیجه دست یافت که پیش‌انگاره موضوعیت، مقوله بسیط و یکدستی نیست بلکه انواعی دارد؛ چنان‌که در عناصر فعال، گاهی با موضوعیت زیاد و گاهی نیز با موضوعیت کم روبه‌رو هستیم. در عناصر قابل دسترس، همیشه موضوعیت کم است و در عناصر غیرفعال و غیرقابل شناسایی، اصلاً موضوعیتی یافت نمی‌شود. با توجه به این موضوع و داده‌های فارسی، می‌توان جدول ۲ را ارائه کرد:

جدول ۲: درجه بندی سازه‌های مبتداسازی شده با توجه به پیش‌انگاره موضوعیت

میزان موضوعیت	نوع سازه‌ی مبتداسازی شده		
	موضوعیت کم	موضوعیت زیاد	فاقد موضوعیت
فعال	۱۵	۲۲	—
قابل دسترس (نیمه فعال)	۲۵	—	—
غیرفعال	—	—	۵
غیرقابل شناسایی	—	—	۳

با توجه به جدول فوق، زمانی که به لحاظ آماری به این قضیه نگاه می‌کنیم، متوجه می‌شویم که رابطه ظریفی میان مقیاس پذیرفتگی مبتداها و پیش‌انگاره موضوعیت وجود دارد؛ بدین صورت که در میان داده‌های فعال، تعداد عناصر فعال با موضوعیت زیاد نسبت به عناصر فعال با موضوعیت کم، بیشتر است. از مجموع ۳۷ عنصر فعال، ۲۲ مورد دارای موضوعیت زیاد هستند و ۱۵ مورد نیز از موضوعیت کم برخوردارند. بعد از آن، در مقیاس پذیرفتگی مبتداها به عناصر قابل دسترس می‌رسیم که در آن‌ها همیشه با موضوعیت کم روبه‌رو هستیم و در جایگاه‌های پایین‌تر این مقیاس، عناصر غیرفعال و غیرقابل شناسایی حضور دارند که در آن‌ها موضوعیت وجود ندارد. بنابراین، هرچه در این مقیاس پذیرفتگی مبتداها به سمت پایین حرکت می‌کنیم، نه تنها امکان وقوع مبتداسازی کمتر می‌شود بلکه احتمال وجود موضوعیت زیاد نیز کمتر می‌شود تا این که به جایی می‌رسیم که موضوعیت وجود ندارد. در قسمت بعد، به این موضوع می‌پردازیم.

۳-۳- امکان وقوع مبتداسازی در مقیاس پذیرفتگی مبتداها

نکته‌ای که در این قسمت مطرح می‌شود، این است که لمبرکت، پیش‌انگاره موضوعیت را به عنوان پیش‌شرط مبتداسازی مطرح می‌کند و مقیاس پذیرفتگی مبتداها را نیز ارائه می‌کند ولی بین این دو، عملاً هیچ پیوندی برقرار نمی‌کند؛ بدین معنا که پیش‌انگاره موضوعیت چه تأثیری می‌تواند بر مقیاس پذیرفتگی مبتداها و بالطبع مبتداسازی داشته باشد. نگاهی به مثال‌های (۵) تا (۷) این موضوع را به روشنی به تصویر می‌کشد. در مثال (۵)، سازه «رابطه علت و معلولی» به عنوان عنصری غیرفعال و در مثال‌های (۶) و (۷) سازه‌های «شورش‌ها و سرکشی‌هایی...» و «داستان خروج عبدالرحمن بن محمد بن اشعث» به عنوان عنصری غیرقابل شناسایی، تا قبل از قرار گرفتن در جایگاه ابتدای جمله، اصلاً موضوع بحث در متن نبوده‌اند. این بدان معناست که سازه‌های مذکور، از پیش‌انگاره موضوعیت به عنوان پیش‌شرط مبتداسازی برخوردار نیستند. بنابراین، این موضوع نشان می‌دهد که در مقیاس پذیرفتگی مبتداها از یک سطح به پایین‌تر، که همان جایگاه عناصر غیرفعال به پایین است، دیگر امکان وقوع مبتداسازی وجود ندارد، زیرا عناصر واقع در این جایگاه‌ها، از شرط لازم برای مبتداسازی یعنی موضوعیت برخوردار نیستند. بر این

اساس، در مواردی که عنصری غیرفعال و یا غیرقابل‌شناسایی در جایگاه ابتدای جمله واقع می‌شود، فرآیند مبتداسازی رخ نمی‌دهد، چون چنین عناصری فاقد پیش‌انگاره موضوعیت هستند و اصولاً امکان مبتداسازی آن‌ها وجود ندارد. این چنین مواردی را می‌توان نمونه‌هایی از فرآیند «پیش‌آوری کانون» (focus-preposing) دانست، زیرا با عنصری در جایگاه آغازین جمله سر و کار داریم که در زمره اطلاع نو (غیرفعال و غیرقابل‌شناسایی) قرار می‌گیرند.

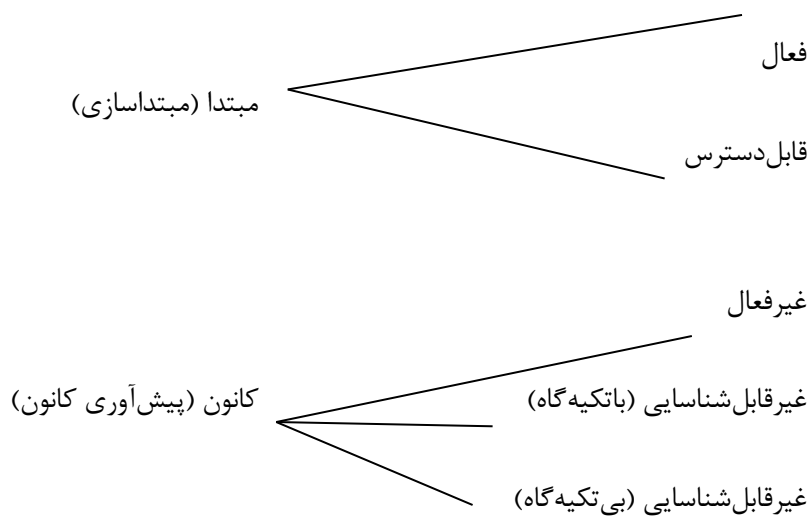
حال با بررسی نمونه‌هایی از «پیش‌آوری کانون» این نکته برمی‌آید که این فرآیند، خود، نقش‌های متفاوتی دارد که می‌توان آن‌ها را به دو دسته تقسیم کرد. در مثال‌های (۵) و (۷)، سازه‌های پیش‌آوری شده به ترتیب عبارتند از «رابطه علت و معلولی» و «داستان خروج عبدالرحمن بن محمد بن اشعث». با نگاهی به این مثال‌ها متوجه می‌شویم که این سازه‌ها تا قبل از واقع شدن در ابتدای جمله به هیچ وجه موضوع بحث در متن نبوده‌اند. بنابراین، مطابق با توضیحاتی که قبلاً ذکر شد آن‌ها از شرط مبتداسازی، یعنی موضوعیت، برخوردار نیستند؛ اما نکته جالب توجه در این مثال‌ها این است که سازه‌های مذکور پس از قرار گرفتن در جایگاه ابتدای جمله، موضوعیت پیدا کرده و از آن‌ها صحبت به میان می‌آید. به عنوان نمونه، در مثال (۵)، پس از فرآیند «پیش‌آوری کانون»، از علت و معلول و قانون علیت صحبت می‌شود و در مثال (۷) نیز پس از این که سازه‌ی «داستان خروج عبدالرحمن ...» دستخوش پیش‌آوری می‌گردد، این داستان موضوع بحث واقع می‌شود.

نقش دیگری که می‌توان برای فرآیند «پیش‌آوری کانون» قائل شد، این است که گاهی اوقات سازه پیش‌آوری شده قبلاً موضوع بحث نبوده ولی با موضوع مورد بحث ارتباط بیشتری دارد. به عنوان نمونه، می‌توان به مثال (۶) اشاره کرد که در آن، سازه‌ی «شورش‌ها و سرکشی‌هایی ...» به این دلیل در ابتدای جمله قرار گرفته است که در مقایسه با سازه «بعضی» که در جایگاه فاعل واقع شده، ارتباط بیشتری با موضوع مورد بحث دارد.

با توجه به توضیحات فوق، می‌توان نقش‌های فرآیند «پیش‌آوری کانون» را به این صورت خلاصه کرد: (۱) گاهی اوقات سازه‌ی واقع شده در ابتدای جمله، قرار است از این پس موضوع بحث باشد؛ (۲) گاهی نیز سازه پیش‌آوری شده قبلاً موضوع بحث نبوده ولی به موضوع بحث، مربوط‌تر است. بنابراین، براساس نقش‌های فوق می‌توان این چنین اظهار داشت که در فرآیند «پیش‌آوری کانون» نیز می‌توان به نوعی بحث موضوعیت را مطرح کرد اما نه به آن شیوه‌ای که در مبتداسازی ارائه شد بلکه به شیوه‌ای که در دو نقش فوق، از آن صحبت به میان آمد. در کل، می‌توان به این نتیجه رسید که اگرچه آغاز جمله عمدتاً متعلق به سازه‌های کهنه است، ولی گاهی اوقات ما شاهد عناصر نو نیز در این جایگاه هستیم. بنابراین، به جای این که بگوییم جایگاه آغازین جمله مربوط به عناصر کهنه است، بهتر است این گونه موضوع را مطرح کنیم که جایگاه آغازین جمله، متعلق به سازه‌های آشناتر و مربوط‌تر به موضوع بحث است. به لحاظ آماری، آشناتر و مربوط‌تر، بیشتر همان سازه کهنه است ولی می‌تواند سازه نو نیز باشد. به عبارت دیگر، سازه‌ی آشناتر و مربوط‌تر معمولاً متناظر بر عنصر کهنه است تا نو، ولی می‌تواند عناصر نو

را نیز شامل شود. به همین خاطر است که در مثال‌های «پیش‌آوری کانون» عنصری که قبلاً در متن از آن صحبتی به میان نیامده یا به عبارتی نو است، می‌تواند جایگاه آغازین جمله را به خود اختصاص دهد. بر مبنای مباحث ارائه شده در این مقاله، می‌توان نمونه اصلاح شده‌ی مقیاس پذیرفتگی مبتداها را که در اصل توسط لمبرکت (۱۹۹۴) مطرح شده است، به صورت زیر نمایش داد:

«نمونه اصلاح شده مقیاس پذیرفتگی مبتداها»



نتیجه‌گیری

چارچوب ارائه شده در مقاله حاضر، چارچوب لمبرکت (۱۹۹۴) بود. بررسی نمونه‌های مبتداسازی در زبان فارسی نشان می‌دهد که بیشترین موارد مبتداسازی، در دسته‌بندی اطلاعی فعال رخ می‌دهد و با حرکت به سمت پایین مقیاس پذیرفتگی مبتداها کاهش می‌یابد. تا اینجا چارچوب لمبرکت با داده‌های زبان فارسی سازگار است و می‌توان گفت که ادعای لمبرکت مبنی بر این که هر چه در مقیاس پذیرفتگی مبتداها به سمت پایین حرکت می‌کنیم، احتمال مبتداسازی کمتر و کمتر می‌شود، کاملاً صحیح است؛ ولی نگارندگان این مقاله با بررسی داده‌های فارسی به نتایجی دست یافتند که لمبرکت به آن‌ها اشاره نکرده است. نخست آن که با در نظر گرفتن بحث پیش‌انگاره موضوعیت و رابطه آن با فرآیند مبتداسازی، این نتیجه حاصل شد که پیش‌انگاره‌ی موضوعیت مقوله‌ای یک‌دست نیست بلکه انواعی دارد و در موارد مختلف، میزان موضوعیت ممکن است متفاوت باشد تا آن جا که حتی در میان عناصر فعال، ما شاهد عناصر فعال با موضوعیت زیاد و همچنین عناصر فعال با موضوعیت کم هستیم. البته، تعداد عناصر فعال

با موضوعیت زیاد، بیشتر از تعداد عناصر فعال با موضوعیت کم است. علاوه بر این، هر قدر که در مقیاس پذیرفتگی مبتداها به سمت پایین حرکت می‌کنیم، نه تنها احتمال مبتداسازی کاهش می‌یابد بلکه امکان مواردی با موضوعیت زیاد نیز کمتر و کمتر می‌شود تا این که در این مقیاس به جایگاهی می‌رسیم که دیگر اصلاً موضوعیتی یافت نمی‌شود؛ چنین جایگاهی متعلق به عناصر غیرفعال و غیرقابل شناسایی است. دوم آن که، لمبرکت میان مقیاس پذیرفتگی مبتداها و پیش‌انگاره موضوعیت به‌عنوان پیش‌شرط مبتداسازی پیوندی برقرار نمی‌کند. با برقراری پیوند میان مقیاس پذیرفتگی مبتداها و پیش‌انگاره‌ی موضوعیت، این نتیجه به‌دست آمد که در این مقیاس، از جایگاه عناصر غیرفعال به پایین دیگر امکان وقوع فرآیند مبتداسازی وجود ندارد زیرا این عناصر، از شرط لازم برای مبتداسازی، یعنی موضوعیت برخوردار نیستند. بنابراین، در این مقیاس از جایگاه عناصر غیرفعال به پایین، فرآیند دیگری در حال وقوع است که «پیش‌آوری کانون» نامیده می‌شود. براساس داده‌های فارسی، می‌توان مقدمتاً به این نتیجه رسید که پیش‌آوری کانون دارای دو نقش گفتمانی است: قرار دادن عنصری در ابتدای جمله که خود موضوع بحث نیست اما دارای بیشترین ارتباط با موضوع بحث است یا قرار دادن عنصری در آغاز جمله که قرار است از این پس موضوع بحث باشد. پس مبتداسازی و پیش‌آوری کانون، علی‌رغم این که ظاهراً متمایز هستند، ولی هر دو حول محور پیش‌انگاره‌ی موضوعیت می‌چرخند. از این رو، می‌توان نتیجه گرفت که آغاز جمله متعلق به عناصر آشناتر و مربوطتر است. به لحاظ آماری، این عناصر آشناتر و مربوطتر عمدتاً متناظر بر اطلاع کهنه (فعال و قابل دسترس) هستند، ولی می‌توانند در زمره اطلاع نو/ کانون نیز (غیرفعال و غیرقابل شناسایی) قرار گیرند.

منابع

- افغانی، علی محمد (۱۳۸۱)، *شوهرا آهو خانم*، تهران: جاویدان.
- خرمایی، علیرضا (۱۳۸۰)، رویکردی نحوی-کلامی به مبتداسازی گروه‌های اسمی در زبان فارسی، رساله دکتری: دانشگاه تهران.
- دبیرمقدم، محمد (۱۳۶۹)، «پیرامون را در زبان فارسی»، مجله زبانشناسی، شماره ۱: ۲-۶.
- درزی، علی و راضیه مهدی‌بیرقادر (۱۳۸۹)، «بررسی جایگاه مبتدا در فارسی بر پایه برنامه‌ی کمینه‌گرا» پژوهش‌های زبان شناسی، سال دوم، شماره ۱: ۱-۱۸.
- رشیدی، ناصر و مهرداد شهبازی (۱۳۸۹)، «رابطه ساخت اطلاعی جمله و گروه‌های اسمی در جایگاه نهاد جمله‌های فارسی معیار» دستور، شماره ۶: ۱۵۰-۱۷۳.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۴۴)، *دو قرن سکوت*، تهران: احمد علمی.
- زندی، بهمن و بلقیس روشن (۱۳۸۲)، «بررسی کاربرد انواع گروه‌های اسمی در جایگاه مبتدا در جمله‌های نوشتاری کودکان فارسی‌زبان»، *پیک نور*، سال دوم، شماره اول.
- فرشیدورد، خسرو (۱۳۸۲)، *جمله و تحول آن در زبان فارسی*، تهران: امیرکبیر.

- میرعمادی، سیدعلی (۱۳۸۲)، *شناخت ذهن و زبان در گذر زمان*، تهران: ورجاوند.
- Birner, B. & Sh. Mahootian. 1996. "Functional Constraints on Inversion in English and Farsi." *Language Sciences* 18:127-138.
- Birner, B. & G. Ward. 1998. *Information Status and Noncanonical Word Order in English*. Amsterdam/Philadelphia: John Benjamins.
- Chafe, W. 1976. "Givenness, Contrastiveness, Definiteness, Subjects, Topics and Point of View." In: Charles N. Li, ed., *Subject and Topic*, 25-55. New York: Academic Press.
- Gregory, M. & L. Michaelis. 2001. "Topicalization and Left Dislocation: A Functional position Revisited." *Journal of Pragmatics* 33: 1665-1706.
- Gundel, J. 1985. "Shared Knowledge and Topicality." *Journal of Pragmatics* 9: 83- 107.
- Haegeman, L., & J. Gueron. 1999. *English Grammar: A Generative Perspective*. Oxford: Blackwell Publishers.
- Haegeman, L., & J. Gueron. 1999. *English Grammar: A Generative Perspective*. Oxford: Blackwell Publishers.
- Lambrecht, K. 1994. *Information Structure and Sentence Form*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Netz, H. & R. Kuzar. 2007. "Three Marked Theme Constructions in Spoken English." *Journal of Pragmatics* 39: 305-335.
- Prince, E. F. 1981. "Topicalization, Focus-Movement, and Yiddish-Movement: A Pragmatic Differentiation." *Berkeley Linguistics Society*, 249-264.
- Prince, E. F. 1984. "Topicalization and Left-Dislocation: A Functional Analysis In: S.J. White and V. Teller, eds., *Discourses in Rreading and Llinguistics*. Annals of the New York Academy of Sciences, Vol. 433, 213-225.
- Rahimian, Jalal. 1995. *Clause Types and Other Aspects of Clause Structure in Persian: A Study Oriented Towards Comparison with English*. Ph.D. Dissertation: University of Queensland.
- Ward, G. & E. F. Prince. 1991. "On the Topicalization of Indefinite NPs." *Journal of Pragmatics* 16:167-177.